

نسخه خوانی (۳)

رسول جعفریان

اشعاری درباره کشته شدن ناصرالدین شاه

در پایان کتاب سزابلاد از حسن بن یعقوب انجدانی که کتابش را در صد مجلس در سال ۱۳۱۱ ق نگاشته، در سال ۱۳۱۳ اشعاری را به مناسبت تیرخوردن و کشته شدن ناصرالدین شاه و به تخت نشستن مظفرالدین شاه سروده و افزوده است. در این اشعار ستایشی هم از میرزا علی اصغر خان اتابک دارد. تصویری از یک صفحه را آن گذاشتم، اما حیفم آمد این اشعار را تایپ نکنم و در اختیار نگذارم. دیدگاه نویسنده نسبت به ناصرالدین شاه، به خصوص تأکید بر شهادت شاه که در ادبیات آن دوره به شاه شهید شهرت داشت و حتی با کمال شگفتی، تشبیه آن به شهادت امام حسین (ع) از نکات برجسته این اشعار است.

که جوانان پیر و پیران زو نزار
شد جهان زین داستان آتشکده
از قضا از دست ناپاکی شریر
ش توان گفتن جهان آگهی
او شهنشاه و شهان او را سپاه
روشن از وی سر بسر آفاق بود
دین و دولت از وجودش پایدار
دیده گیتی، شهی چون او ندید
شرع احمد از وی اندر ابتهاج
لطف و قهرش مبدع ظلمات و نور
از طریق بندگی آگاه بود
وین امانت را بجان کرده قبول
خود شهید آمد بدرگاه خدا
تا نمودش از شهادت فیض یاب
پردش آن جای که خاطرخواه اوست
خیمه شاهی به بزم یار زد
دست زد بر طرف دامانش حرم
بی تو ما را روز همچون شب سیاه

داستانی دارم از این روزگار
در هزار و سیصد و هم سیزده
شد رها تیری ز قوس چرخ پیر
شد نشان تیر او قلب شهی
او چو خورشید و شهان یکسر چوماه
عدل حق را مظهر و مصداق بود
ناصرالدین پادشاه کامکار
از وجودش جود حق آمد پدید
بود منهج نبی را زو رواج
در پناه عدلش ایمن مار و مور
پیرو دین رسول الله بود
بود در قلبش مکین حب رسول
کرد بر شاه شهیدان اقتدا
قائد تقدیر بردش با شتاب
رشته ای در گردنش افکند دوست
پشت پا بر مُلک، ادهم وار زد
خواست چون گردد سوار آن محتشم
کای شه ایران توئی ما را پناه

چکیده:

نویسنده در نوشتار حاضر متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است.

این متون بدین شرح اند:

اشعاری درباره کشته شدن

ناصرالدین شاه از کتاب سزابلاد

حسن بن یعقوب انجدانی

اختلاف مذاهب در شعر معروف

حافظ با عنوان «جنگ هفتاد و دو

ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند

حقیقت ره افسانه زدند»

نسخه ای مربوط به تاریخ های یک

زندگی از ۱۲۲۲ تا ۱۲۵۲ ق.

نمونه ای از پیشگویی های منجمانه

و مستخرج از رمل، برای شاه

طهماسب دوم در سال ۱۱۴۱

وقف نامه یک عالم دینی برای همه

کتاب ها و نوشت افزارهای خود

سندی درباره وشاره، روستای محل

تولد خواجه نصیرالدین طوسی در

خلیجستان قم

پاسخ به سؤالی درباره حکم استفاده

از قبله نما در عصر صفوی.

کلیدواژه:

نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش

متون.

داد پاسخ آن شه گگردون وقار
 دارم اندر سره‌وای وصل یار
 گرچه تا حدی عزیزان منید
 حائل اندر راه جانان منید
 بسته با دلبر، دل آگاه من
 غیر آن دلبر حجاب راه من
 الغرض شد محرم طوف حریم
 زائر شهزاده شد عبدالعظیم
 جذب جانان می‌کشیدش خوش عنان
 لیک کار از کار خیزد در جهان
 پادشاهی کرد و خوش عیشی سعید
 فائق‌العیش و قد صار شهید
 بود مرشد را وزیری بی‌نظیر
 که نیاورده است چون او چرخ پیر
 صدر اعظم بر همه ایرانیان
 مادر گیتی نژادی مثل آن
 در حقیقت کاملی پرمایه‌ای
 آفتابی در میان سایه‌ای
 نام نامیش علی اصغر است
 بنده خاص خدای اکبر است
 در صفات مردمی کامل عیار
 از حقش بفرق تاج افتخار
 ذات پاکش ملجأ بیچارگان
 غمگسار بینوایان جهان
 روز روشن خواجه بر اعیان شاه
 شام تازی خادم هر بی‌پناه
 پیرو فرمان شاه اولیاء
 سرور و سر حلقه اهل صفا
 بس مبارک اسم و بس زیبا صفت
 معدن انصاف و کان معدلت
 مدح او حیف است با زندانیان
 گویم اندر مجمع روحانیان

مدح تعریف است و تخریق حجاب
 فارغ است از مدح و تعریف آفتاب
 بس که بر قانون دانش کار او
 بس منظم سر بسر اطوار او
 خلق را بودی به یک منوال حال
 نامدی در حالشان هیچ اختلال
 کرد عدلش رام گریگ و میش را
 مؤتلف بیگانسه و هم خویش را
 جمله دانایان عالم در عجب
 کاین بود خود مظهر الطاف رب
 دژه و دژه ز فیضش مستنیر
 بهره‌مند از جود او برنا و پیر
 این کرامت از چووی نبود غریب
 کاولیا را هست اسرار عجب
 نیست جای راحت این دار سپنج
 نیست یکدل اندر او بیدرد و رنج
 نیست از مهر و وفا در وی نشان
 روز را شب خار را گل هم‌عنان
 دار اصداد است و اهلش مختلف
 مختلف هرگز نگردد مؤتلف
 آخر کار گدا و شاه مرگ
 مرگ سازد جمله را بی‌ساز و برگ
 مدتی این مثنوی تأخیر شد
 مهلتی بایست تا خون شیر شد
 شد ز قتل شه، پریشان حال من
 واژگون شد کوکب اقبال من
 دور آن شه رفت و شد دوری دگر
 شد عیان از غیب خوش طوری دگر
 بوالمظفر خاتم شاهی گرفت
 صیت عدلش ماه تا ماهی گرفت
 در شکر غلطید ای حلوائیان
 همچو طوطی کوری صفرائیان

قصه ادیان و اختلافات آنها در یک شعر کهن

اشعار زیر از مجموعه‌ای متعلق به قرن هفتم هجری و موضوع آن درباره اختلاف مذاهب است. شاید به طور خلاصه بتوان گفت که این شعر معروف حافظ با عنوان «جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زنده» است. جمعاً هفده بیت و دارای مضامین قوی و تلاش برای ارائه دیدگاه با استدلال و در عین حال با چاشنی طنز است. بابت برخی از تعبیرات، عذرخواه هستم، اما به هر حال یک قطعه ادبی بسیار بسیار نفیس است. منبع بنده شاعر را معرفی نکرده و بیش از این هم جستجویی نکردم. بسا بتوان جای دیگری نشانی از آن یافت. دو سه مورد «کی» را برای بهتر خواندن به «که» تبدیل کردم. «نیکو» هم به «نکو» و «دیگران» به «دگران» تغییر یافت. یک بار این را در کانال گذاشتم. دو تن از عزیزان اصلاحیه‌هایی داشتند که به ویژه از آقای محبی آشتیانی که چندین مورد اصلاحیه داشتند و جناب امیری که دو سه مورد یادآوری کردند تشکر می‌کنم.

۱. بش‌نوائین قصّه ادیان ز من ای اهل هنر
که ز ادیان رسل، دین کدامین بهتر
۲. دین باری چو به هفتاد و دو فرقت باشد
که نسازند ازین جمله، دو با یکدیگر
۳. مرد ترسا بر که جوید ازینها ره راست
چو شود در ده و دو [۱۲] دین مسیحا مضطر
۴. پس چه هفتاد و دو سرگشته، چه هشتاد و چهار
در ضلالت، چه مسلمان چه یهود خبیر
۵. صفت زشت نخیزد به نکو کردن نام
مرد نبود زن، اگر نام نهندش حیدر
۶. هستت یک رنگ مسلمان و جهود و ترسا
همه را درگ و در پی، ره استاد و پدر
۷. پیش‌وایان امم گزیه ریاست جویند
چونک یک قول نه اند از پی هر پیغمبر
۸. گر نبی راه برست این دگران راه‌برند
راه بُر [را] شناسی [بشناسی!] توبه عقل از رهبر
۹. کار گمراه بود بر پی گمراه رفتن
خبر بخرنده ره‌ها کن، توره خویش سپر
۱۰. شب تیره‌ست و دلیلان مخالف هنجار
رخت افکنیدن و تا روز نشستن بهتر

نیشکر کوبید، راه این است و بس
جان برافشانید شاه این است و بس
نقل برنقل است و می برمی هلا
بر مناره رو بزبانگ صلا
سرکه نه ساله شیرین می‌شود
سنگ مرمر لعل زین می‌شود
آفتاب اندر فلک دستک زنان
دزه‌ها چون عاشقان بازی‌کنان
چشم‌ها مخمور شد از سبزه‌زار
گل شکوفه می‌کنند بر شاخسار
آتش اندر دل خود برفروز
دفع چشم بد سپندانی بسوز
در پناه عدل این سلطان راد
گرگ را با میش آمد اتحاد
عالم و عامی ز جودش بهره‌مند
از وجودش جمله شاهان سربلند
طفل دانش خفته در مهد امان
جهل را یکباره رفت از تن روان
خاصه از تأیید صدر باوقار
آن وزیر بی‌نظیر شهریار
شد جهان پی‌دیگر دم جوان
سبزو خرم گشت یکسر گلستان
تا بود پاینده این لیل و نهار
تا بود گردون گردان را مدار
تا که بیضا را بود آیین نور
تا که اندر مه کلف دارد ظهور
عمر و دولت باد دائم یار شاه
شاهد مقصود خوش غمخوار شاه
صدر را باشد صدارت مستدام
لطف عامش شامل هر خاص و عام

بشناس قصه اديان رمن اي اهل بيتر
 لا تادمان رسالدين كذا مين هستر
 دس باكي جو همقاد و دوقوب ماشد
 لا نساند ازس جمادو بايكد يكر
 هر دو ترسا اركه جو بدله نيزمان راسد
 جو شود درده و دوس مسيحا مضطر
 بس حقتاد و دوسر كشه جبهه شتار چهار
 در صلاله صلمان جه بود خسيدي
 صف رشك كرد بلكو كرفت نام
 هر دو نبودن اكر نام نهندش حيدر
 هست مكرانك صلمان و هر دو و ترسا
 همه واد ركل و دوس ر اسناد و بلد
 بسو امان احم كنه راسف جو بزند
 حوناك يك قول نه اندله رل هر سحر
 كرنى راه بستر است اس دكلان راه بزند
 راه شرفشناسى بو بعلله ركه سبى
 كار كم راه بوذ بسنل كم ر و سب
 حركه رهاكن تود خوش سب
 شت بترس و دلمان مخالف هتار
 رحا فكدن و باورد بسس هستر
 كرنى آمد و رنه بوساوس ستر تراس
 كابلورخ نوبذ مردم با كبر سب
 خود بدان مقصد اهلى به ته ان تبرى
 مسطر باش و فرج حوى بو خواه ظفر
 شك خور انم مهي كرنى خبران
 كونه طانه بسف و دم كار و سم خر
 بنواظ ريش شون ديكرا ن بنهم نا
 هر چه او گويد گويم كه حانف مكر

اهل اديان لا خبر و اله سب
 و فب انست؟ گويد معك خواهر غفر
 ندى ترسا يان در رس صلمان و هر دو
 ريك ايها بسك مادر لوسان در
 اينك اهرم هماند سنه اي بند
 مخلد و سقسقطى وان دكر ابرام خط

۱۱. گرنی آید، ورنه، تونکوسیرت باش که به دوزخ نرود مردم پاکیزه سیر
۱۲. خود بدان مقصد اعلی به ته، آنی برسی منتظر باش و فرج جو، پی ز حق خواه ظفر
۱۳. شکر حق را که نیم همچو دگر بی خبران گوشه‌ی خانه به دست، و دم گاو، و سم خر
۱۴. به غلط ریش به ... دگران بنهم تا هر چه او گوید، گویم که چنانست مگر
۱۵. اهل ادیان که چنین واله [و] سرگردانند وقت آنست که گوید مغل خواهر غر
۱۶. قبر [؟] ترسایان در پس مسلمان و جهود ریگ آنها بسگ مادر ترسان در
۱۷. اینک مشهور جهان اند سزای این اند مخلد و سقسقطی، وان دیگران را چه خطر

تاریخ‌های یک زندگی از ۱۲۲۲ تا ۱۲۵۲ق

زاد و ولد در دنیای سنتی قدیم، یک اصل، بلکه مهم‌ترین اصل زندگی بود. در واقع یک زوج منتظر به دنیا آمدن فرزند و سپس فرزندان خود بودند و این مسیر تا وقتی که توانایی بود ادامه داشت. از یک فرزند تا بیست و حتی بیشتر، از یک همسر تا چهار تا، همه‌شان هم با ارزش بودند؛ حتی سقط شده یا بچه‌ای که به فاصله کمی از ولادت فوت می‌شد. این اصل عمده زندگی بود. چیزی که همه موجود زنده دیگر (عجالتاً حیوانات) هم دنبالش بودند. وقتی فرزند بزرگ می‌شد و با ظاهر شدن اولین نشانه‌های بلوغ، باید در فکر همسر برای او بودند و او شوهر می‌دادند یا برایش زن می‌گرفتند. آن وقت اینها مسیر پدران را ادامه می‌دادند. هیچ بحثی از جلوگیری و کنترل جمعیت نبود. تنها ممکن بود شیردادن مانع از تولد فرزند جدید باشد، چنان‌که رسیدن به یائسگی هم و این تقریباً یک خاتمه تلقی می‌شد. بیشتر این بچه‌ها به دلیل شرایط بهداشتی بد می‌مردند، به عکس حالا.

در ادامه یک نفر این بخش از زندگی خود را تاریخ‌دار کرده و از سال ۱۲۲۲ تا ۱۲۵۲ سی سال این ولادت‌ها را نوشته است. منهای مورد اول و دوم، بقیه موارد مربوط به تولد فرزندان است. سقط شده و فوت شده‌ها هم مهم هستند. آنها یک هدیه الهی هستند با اسامی بسیار خوب. اگر طالع خوب داشته باشند که چه بهتر و معمولاً راهی برای اینکه طالع خوب باشد یافت می‌شد. مهم این است که حتی ساعت ولادتشان هم اهمیت دارد و بر اساس دانش نجومی روز زمانش دقیق معین می‌شود. البته همه مردم این آگاهی را نداشتند و اینجا با کسی روبرو هستیم که این اطلاعات را داشته است. اینها را کسی در یک کشکول که مطالبش را از این طرف و آن طرف گردآوری کرده نوشته است. این نسخه به شماره ۲۸۵۵ (ص ۳۶۰) در دانشگاه نگهداری می‌شود.

• تاریخ سفر حقیر به یزد نزد آقا محمد اسمعیل عمو ۲۶ شهر رجب سنه ۱۲۲۲ و معاودت از آن سفر ۲۷ شعبان سنه ۱۲۲۳ و امتداد آن سرده ماه و یک روز. اینجا بحث از تولد پانزده نفر است.

• تاریخ سفر حقیر محمد کاظم به رشت، شب ۸ جمادی الثانیه من شهر سنه ۱۲۲۶ و معاودت از آن شب یازدهم رمضان سنه ۱۲۲۶ و امتداد آن سه ماه و ۳ روز.

• تاریخ مشرف شدن به عتبات عالیات شب ۱۶ ربیع الاول سنه ۱۲۴۳ و معاودت از آن سفر چاشت ۱۲ ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۴۳ و امتداد آن سفر هشت ماه و ۳ روز.

۱ تاریخ تولد شهر بانوام کلثوم بیگم صاحب، شب شنبه بیست و پنجم صفر سنه ۱۲۳۳ هشت ساعت تقریباً از شب گذشته.

۲ تاریخ تولد محمد ابوعلی صادق الدین، شب دوشنبه دوم ربیع الاول

تقریباً هفت ساعت از شب گذشته به طالع سنبله یا اوایل میزان سنه ۱۲۳۵.

۳ تاریخ تولد سقطی رقیه ام‌النساء خانم کوچک شب ۱۵ ربیع الاول سنه ۱۲۳۷ شب دوشنبه تقریباً دو ساعت به طلوع فجر مانده.

۴ تاریخ تولد فاطمه ام سلمه خانی بیگم، صبح ۳ شنبه ۱۶ ربیع الثانی ۲۵ دقیقه از طلوع فجر گذشته، به طالع قوس، من شهر سنه ۱۲۳۸، یک ساعت از ظهر گذشته یوم دوشنبه ۲۴ ربیع الثانی سنه ۱۲۴۹ فوت شد.

۵ تاریخ تولد علی ابومحمد نقی الدین، یک ساعت از ظهر گذشته یوم شنبه ۱۷ محرم به طالع جدی من شهر سنه ۱۲۴۰، شب ۴ شنبه ۲۰ ربیع الاول سنه ۱۲۴۱ فوت شد.

۶ تاریخ تولد مریم ام علیه ماه بیگم، مقارن غروب آفتاب یوم دوشنبه ۱۶ جمادی الثانیه من شهر سنه ۱۲۴۲. روز ۲۷ شوال سنه ۱۲۴۳ فوت شد.

۷ تاریخ تولد آسیه ام حبیبه سلطان بیگم، هم ساعت یا یک ساعت از ظهر یوم دوشنبه ۲۴ شهر رمضان گذشته سنه ۱۲۴۴، به طالع اوایل اسد. یوم شنبه ۱۹ جمادی الثانیه سنه ۱۲۵۲ یک ساعت از غروب گذشته فوت شد.

۸ تاریخ سقط حسن ابوالحسین شرف الدین غره جمادی الثانی سنه ۱۲۴۶ / عصر جمعه ۸ جمادی الثانیه سنه ۱۲۵۲ فوت شد.

۹ تاریخ سقط حسین ابوالحسن صدرالدین ۱۵ رجب سنه ۱۲۴۷.

۱۰ تاریخ تولد مریم ام المومنین بنات بیگم، شب شنبه غره رجب سنه ۱۲۴۸ به طالع میزان دو ساعت به طلوع فجر مانده.

۱۱ تاریخ تولد محمد علی الدین ابوجعفر یک ساعت به غروب مانده، دوشنبه ۱۶ ذیقعد سنه ۱۲۵۰ به طالع سنبله / عصر چهارشنبه ۹ ربیع الثانی سنه ۱۲۵۱ فوت شد.

۱۲ تاریخ تولد فاطمه سلطان بیگم ام المؤمنین شب جمعه ۱۴ رمضان سنه ۱۲۵۲ به طالع میزان ۸ ساعتی شب.

۱۳ تولد آسیه بداغ بیگم ام الحسن، مقارن اذان صبح یک شنبه ۲۱ ربیع الاول به طالع حمل من سنه ۱۲۵۶.

۱۴ تولد رقیه ام البنین بمانی بیگم، شب دوشنبه ۲۲ صفر سنه ۱۲۵۸ تقریباً شش ساعت از شب گذشته به طالع اواخر قوس یا اوایل جدی.

۱۵ تولد محمد حسین ابوعبدالله شمس الدین شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی من سنه ۱۲۵۴ اول مغرب شرعی که حقیر به طهران رفته بودم. شب پنجم جمادی الثانیه روانه مشهد شدم و چهارشنبه ۲۰ رجب از طهران عود نمودم.

یک نمونه از پیشگویی های منجمانه و این بار مستخرج از رمل، برای شاه طهماسب دوم در سال ۱۱۴۱

از نفوذ منجمان در دربارهای مختلف و در طول تاریخ و در شرق و غرب عالم باخبریم. این جماعت پیشگویانی بودند که براساس دانش نجومی خود و ابزار و وسایل دیگر توصیه های خود را به سلاطین درباره آینده اعلام می کردند. این توصیه ها اغلب درباره جنگ ها و آخرو عاقبت آن بود. گاهی به طور مشخص توصیه به نبرد در زمان معین می کردند و گاهی از وارد شدن در جنگی پرهیز می دادند. این مطالب بر اساس ضوابط و قواعدی بود که بنیادهای فلسفی و علمی خاص خود را براساس دانش زمان داشت.

امروزه اغلب ما از این مبانی آگاهی اندکی داریم، هرچند هزاران کتاب در این باره وجود دارد که از میان آنها برخی روشن تر به بیان مبانی این مسائل پرداخته اند. صد البته که شاهان اعتماد صد درصد به آنها نداشتند، اما به هر حال در مواردی عیناً و موبه موبه مطالب آنها توجه کرده و عمل می کردند.

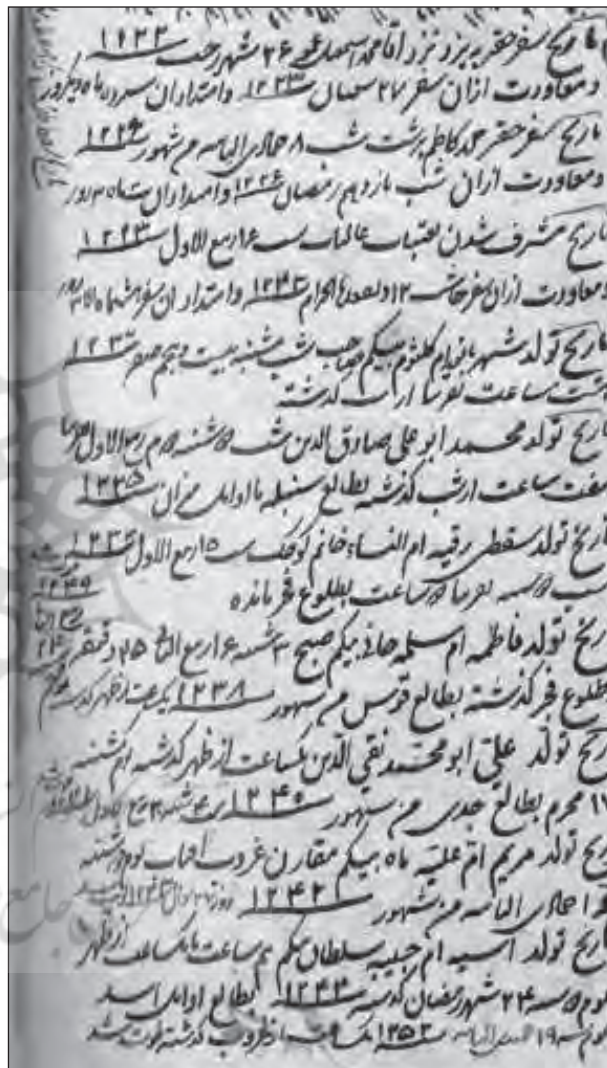
در اینجا و فارغ از اینکه قصد ورود در آن مبانی را داشته باشیم یا سخن از درستی و نادرستی آن قواعد بگوییم، قصد دارم یک نمونه از این پیشگویی را که از سوی شخصی به نام محمدعلی برای شاه طهماسب دوم، آن هم در سال ۱۱۴۱ نوشته شده بیان کنم. افغانان در سال ۱۱۳۵ ایران را تصرف کردند. طهماسب دوم شاه ایران شد و نادر با زحمت زیاد توانست افغانان را بیرون کند. ایران این سال ها به دلیل حملات افغانه و عثمانی ها اوضاع بسیار آشفته ای داشت که به تدریج اصلاح شد. به سال ۱۱۴۲ طهماسب دوم در اصفهان تاج گذاری کرد، اما نادر در سال ۱۱۴۵ او را برکنار و فرزند وی را با عنوان عباس سوم شاه کرد و سال ۱۱۴۸ خودش به عنوان شاه ایران تاج گذاری کرد.

نویسنده متن ذیل یا همان محمدعلی که نامش در پایان متن آمده، در آغاز گفته است که متن حاضر با استخراج از رمل صورت گرفته است.

بسم الله خیر الاسماء

صورت رمل استخراجی که به تاریخ غره شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۴۱ مطابق بیچین ثیل مستخرج شده است.

چنین ظاهری شود که در این تاریخ به سبب اخباری چند، ذات شریف و خاطر منیف را بسیار احوال مشوش باشد به سبب امور مملکت و اندک تشویشی به علت آزاری که در وجود شریف باشد و خود به دولت می دانند که سبب سستی در اعضای رجولیت باشد، و به جهت امور که ملاحظه شد که عاقبت به کجا خواهد رسید؟ العلم عند الله. چنین ظاهری شود که از این تاریخ الی مدت هشت ماه دیگر، به اعتبار قلع یک جماعت که دو گروه باشد، در آن مکان توقف خواهند فرمود، و



متن زیر در سال ۱۱۷۲ ق توسط یکی از عالمان دین و در پایان کتابی که آن را در شرح برخی از احادیث نوشته آمده است. این متن قضاوتی است درباره دولت نادری. نویسنده دولت صفوی را ستایش می‌کند و اما دولت نادری (افشاری) را به دلیل ظلم و ستم و ویرانی که به بار آورده نکوهش. اصلاً نمی‌خواهم بر قضاوت او صحه گذاشته یا آن را نقد کنم. به نظرم متن حاضر از این نظر که همان روزگار نوشته شده برای انعکاس دیدگاه‌های موجود در آن دوره بسیار مهم است. در واقع انتقاد اصلی وی متوجه نادرشاه است، اما به طور کلی دولت افشاری را مورد حمله قرار می‌دهد. نادر در سال ۱۱۴۸ تاج‌گذاری کرد، در سال ۱۱۶۰ کشته شد تا سال ۱۱۶۳ جانشینانی داشت، اما از این زمان کریم‌خان به صحنه آمد تا سال ۱۱۷۱ که محمدحسن خان قاجار را شکست داد و خود را وکیل‌الرعا یا نامید. این متن سال ۱۱۷۲ نوشته و اشارتی به ظهور وضع جدید دارد.

نویسنده چنان که از آغاز این متن پیداست اشارتی به انواع دولت‌ها که در حدیث مورد شرح بوده داشته، دولت سوم را دولت یونان دانسته و شامل روم و فرنگ فعلی هم می‌داند. او آنان را دولت‌هایی مردم‌دار می‌داند که درهای لذات جسمانی را بر خود بسته‌اند تا آنها را به روی رعایا بگشایند. استدلال شگفتی است. آنها خود را نایب خدا در زمین می‌دانند و همان‌طور که خدا از لذات چیزی ندارد و همه را به بندگان می‌دهد آنها هم نسبت به مردمانشان چنین می‌کنند. (آیا اطلاعی از وضع غرب داشته است؟ به نظرم نکته جالبی است).

و اما به نظر او دولت‌های منشعب از خواقین توران و ترکمان، به عکس عمل کرده‌اند و دولت نادر نیز شعبه‌ای از آنهاست. او از سلاطین صفویه ستایش کرده، دوران آنان را دوران شکوفایی ایران و رفاه مردم آن می‌داند، در حالی که در دولت نادری (افشاری) اوضاع به گونه‌ای شده است که «تمام اهل ایران از گشودن ابواب ظلم و طغیان او بیجان آمده، استیصال سلطنت او و اولادش را از حضرت ایزد متان خواهان بودند». وی به خصوص از نابودی اصفهان و قزوین، به عنوان دو نمونه یاد کرده است. بیش از این توضیح نمی‌دهم چون عزیزان خود خواهند خواند.

و اما متن حاضر از نظر ادبی نیز عالی است. نثر ادبیانه به همراه استشهدای قرآنی و شعرو جهت‌گیری کلی آن، نیز قید تاریخ در آن که نشان‌دهنده هوشیاری تاریخی نویسنده است و نکات دیگر متن را خواندنی کرده است.

اصل این نوشته، شرح عیون اخبار الرضا (ع) است که به شماره ۲۹۹۰ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری شده و این مطالب در فریم ۶۳۶۲ آن آمده است.

عاقبت در روز یکشنبه شهر ذی‌قعدة الحرام ظفر بر جماعت بی‌عاقبت خواهند یافت و تصرف مکان آن جماعت خواهند فرمود و بعد از تعیین حاکم به آن مکان سردار پیش خواهند فرستاد و چون به دولت اراده حرکت خواهند نمود که در آن مکان سرداری با سپاه زیادی از خلافت مذهب به امداد نواب خواهند آمد، و در آن بین نوای حرکت خواهند فرمود و سرداری که پیش فرستادند به سر شهری که طرف مغرب مایل به جنوب باشد، سردار مذکور ظفر بر شهر یابد و خبر فتح شهر مذکور در راه به نواب خواهند رسید، و به چند روز فاصله، نواب خود به دولت و آن شهر مذکور و مدتی توقف و جمعیت زیادی در خدمت نواب جمع شده در آن هنگام نواب باز سرداری بر سر شهری دیگر فرستند، و آن شهر بدون جنگ به تصرف آید، سردار مذکور از آن شهر حرکت نماید، و نواب از مکان خود. در راه سپاهی به سردار برخورد و چشم زخمی به سپاه اسلام برسد، و سردار مراجعت به شهر مذکور نماید که در آن هنگام نواب به دولت، وارد شهر شوند، و به سپاه بی‌عاقبت برخوردند، و جمع کثیری از آن جماعت بی‌عاقبت را به قتل رسانند، و گروهی فرار، و دو سردار از آن جماعت اسیر خواهند شد، و در آن بین گروهی از مخالف که در رکاب نواب آمده‌اند، و مدتی خدمت نموده‌اند، اراده خیانت خواهند نمود که از پیش نبرده، به عنایت‌الله ذلیل شوند و در آن بین گروهی به کومک نواب خواهند رسید، و به چند روز فاصله، فوج عظیمی دیگر هم باز به کومک خواهد آمد، و در آن وقت، نواب اراده رفتن بر سر سواد اعظمی نمایند که اول وارد شهری شوند که آن شهر شکسته، و کسی در آن نباشد، و بعد از آن سرداری پیش فرستند و سردار مذکور به جماعت بی‌عاقبت ملاقات، و فیما بین فتنین شش روز جنگ شود، و جمعی از جماعت دشمن محصور شوند، و گروهی به کومک جماعت بی‌عاقبت خواهد رسید، و از این طرف هم محتاج کومک، و در آن هنگام آشوب در خواهند گرفت، و نواب اراده حرکت خواهند نمود، و احدی مانع خواهد شد، و خود حرکت خواهد فرمود، و به رسیدن او، سپاه بی‌عاقبت، لشکر اسلام را ضعیف نمود که او برسد، و شکست عظیمی به جماعت بی‌عاقبت بدهد، و آن شهر را از تصرف جماعت بگیرد، و نواب به دولت حرکت نمایند، و شکسته جماعت بی‌عاقبت وارد، سواد اعظمی و سپاه اسلام متعاقب آنها رفته، دشمن را محاصره و سپاه منصوره دور آن خذله را گرفته باشند که در آن شب جماعت بی‌عاقبت شبیخونی بر سپاه اسلام زنند، و جمعی را بر طرف کنند که نواب خود به دولت برسند، و بعد از مدت چهار ماه مملکت به تصرف آید.

و آنچه نوشته شد از تاریخ فوق لغایت مدت پانزده ماه دیگر از قوت به فعل خواهد آمد، والله اعلم بحقایق الامور بنده حقیر محمد علی نوشته است:

مردم ایران در طول دوازده سال، دوازده ساعت رفاه نداشتند (قضاوتی درباره دولت افشاری از یک نویسنده معاصر همان دولت)

نفر خوانین عظام صاحب سگه و خطبه و کسان مقام گردیدند، و پرده گیان سراق عفت که چشم نرگس و پرتو خورشید را به خود نامحرم می دانستند، اسیراوزبک و افغان و کولکن! و ترکمان گردیدند، و بنات حریم خاندان های عظیم که در سلک مصداق «و حُورٌ عین کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» منتظم بودند، بسا [ن] ارادل ناس، بل هو کالتسناس به قید بندگی و کنیزیش کشیدند، در هر قریه به مضمون: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي، أَنْ رَأَى اسْتَعْنَى» هر روستایی که پنج رأس نرد خود می دید، ادعای اهالی نمود و هر روزی مانند دزدی که عرصه جهان را از وجود پادشاه و خوانین خالی مشاهده می کرد به مفاد:

مهر فروزنده چو پنهان شود
شب پره بازیگر میدان شود

ادعای نمرودی و بخت نصری و فرعونی و چنگیزی و تیموری کرده، دست ظلم و تعدی می گشود مساجد و معابد خراب و اساس شرع مقدس متزلزل گشته، خانه طاقت اهل علم بی ثبات چون حباب شده، جمعی که به مضمون «مَنْ كُلُّ فُرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» و در بعضی از ولایات متوجه تحصیل معارف بودند، از بی مئوتی و گرسنگی از جهان فانی روانه گردیده، از مانده پرفایده و «وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ» «و لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ» کامیاب شدند و برخی از رعایا و برابرا که به مضمون کلام اعجاز مشهون حضرت ادریس علیه السلام «من لم يسكن موضعا فيه سلطان قاهر و قاض عادل و طبيب حاذق و سوق قایم و نهر جار، فقد ضيع نفسه و اهله و ماله» که کل این ممالک جنت مسالک بر این منوال شده بود، دست تمنا به درگاه ایزد یکتا گشوده، به مفاد «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلِهَا» فرار از این ولایات را سؤال نموده، به ولایات بعیده فرار نموده فوجی که باقی مانده بودند، گرفتار کردار اشرار گردیده، هر کف خاک ولایات این سرزمین که جلوه نگارخانه چین بود به باد تاراج رفته، و هر مشت غبار این دیار که خمیرمایه خلد برین بود، نسیم سانحه رفته، عراق عجم، علی الخصوص اصفهان ارم توأم که سامان شگفتگی صد بهار در جبین داشت، چنین از صرصر حوادث زمانه آب و هوایش تغییر و به نحوی دلگیر شده که بهارش به فصل خزان نیز نتواند رسید، و قزوین جنت قرین که به مفاد «و قزوین باب من ابواب الجنة» بهشت آیین بود، به ویرانی مزین گردیده.

حال در این ایام از یمن عدالت و رعیت پروری بندگان سکندرشان سلیمان مکان کیوان پاسبان و کیل جلال و عظمت نشان فی الجملة رفاهیتی بهم رسیده، امید آنکه جناب اقدس الهی الطاف نامتناهی خود را از جمیع بندگان خود دریغ ندارد.

وراقم الحروف را غرض این بود که در این حدیث شریف به سرانگشت خامه پرده اغلاق از رخسار شاهدان غوامض و محاجه حدیث عمران

... فوج سیم سلاطین عظیم القدر جلیل المقدر یونان زمین است که ظاهراً روم و فرنگ نیز منظور بوده ایشان درهای مستلذات جسمانیه را به روی خود بسته، و به روی رعایا و برابرا که ودایع بدایع حضرت کردگارند، گشوده، و سخن ایشان و حجت آن نکوکیشان این است که سلطان در زمین نایب خداست و حق تعالی خوان احسان به روی عالمیان عطا کرد، همگی از مائده اطعام او سیرند، و او خود منزّه است از اکل، پس باید که سلاطین نیز به قدر قوت لایموت به مصرف رسانیده، انواع اطعامات را نسبت به رعایا به عمل آورد.

قوم چهارم خواقین توران و خوانین ترکستانند و ایشان راه تمامی لذات را به روی خود گشوده، و به رعیت خود سد نموده اند، و در این باب متابعت شیاطین فرموده اند.

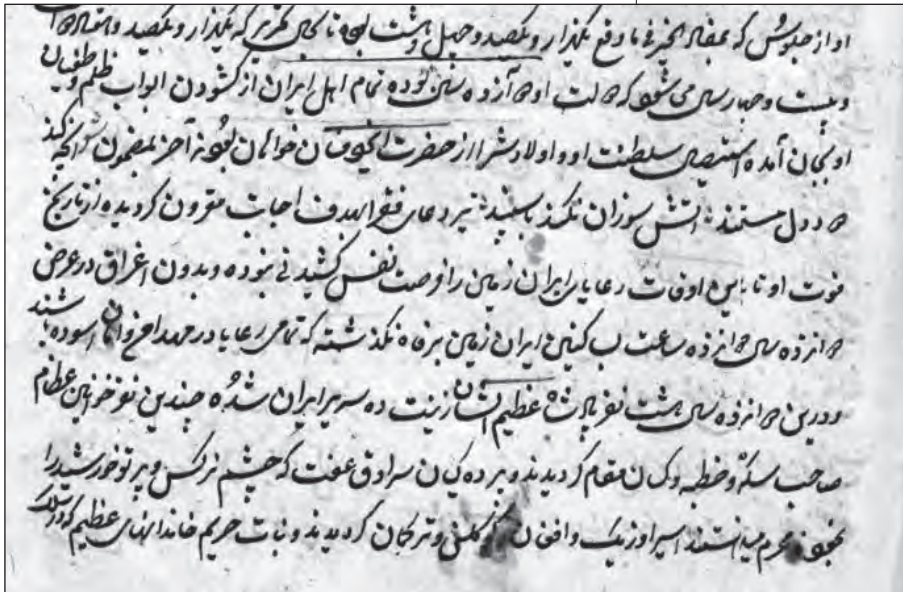
غرض از ذکر این مثال در این مقام آن است که بعد از آنکه سلاطین جنت مکین صفویه انارالله برهانم را که مروج دین مبین و باعث آسایش اهل ایران زمین بودند، بیمانه دولت پر شده، به مضمون «تلك الايام نداولها بين الناس» اساس سلطنت ایشان منهدم گردید، نادرشاه زینت آرای اورنگ ایران، و وارث کلاه کیان و تاج بخش ممالک هندوستان، و برهم زن سلاطین و خوانین ترکستان شده، کوکب جلالش از افق صاحبقرانی رمیده، گویا بر فرض وقوع این مثل، شیوه سلاطین ترک را شعار و دثار ساخته، رسم ضحاک تازی را آب و رنگی داده، آخر زمانه دون و جهان بی بنای وارون که دولتش دو روزه و سرسری است، به مضمون شعر:

بیک گردش چرخ نیلوفری
نه نادر بجای ماند نه نادری

به یک گردش او را با منسوبان روانه سرای آخرت گردانید، و دولت او از جلوس که به مفاد «الخیر فی ما وقع» یک هزار و یک صد و چهل و هشت [۱۱۴۸] بوده تابحال تحریر که یک هزار و یک صد و هفتاد و دو [۱۱۷۲] است و بیست و چهار سال می شود که دولت او دوازده سال بوده، تمام اهل ایران از گشودن ابواب ظلم و طغیان او بجان آمده، استیصال سلطنت او و اولادش را از حضرت ایزد متان خواهان بودند. آخر به مضمون شعر:

آنچه کند دود دل مستمند
آتش سوزان نکند با سپند

تیردعای فقرا به هدف اجابت مقرون گردیده، از تاریخ فوت او تا به این اوقات رعایای ایران زمین را فرصت نفس کشیدنی نبوده و بدون اغراق در عرض دوازده سال، دوازده ساعت به ساکنین ایران زمین به رفاه نگذشته که تمامی رعایا در مهد امن و امان آسوده باشند، و در این دوازده سال، هشت نفر پادشاه عظیم الشان زینت ده سریر ایران شده، چندین



صائبی که به مفاد آن حدیثنا صعب مستصعب قرین و از جمله متشابهات احادیث و اخبار ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) می باشد دور نماید، و با عدم بضاعت در این باب ابواب ایضاح گشاید، و خود نیز در این امر متأمل می بود که علمای اعلام در حل اغلاقات آن به عجز و قصور اعتراف نموده اند که رتبه خوشه چینی خرمن ارباب کمال نداری، چرا می خواهی قدم بر طریق عمیقش گذاری و همت خود را بر رفع اغلاقاتش گماری، در خلال این احوال جناب مقدس القاب سیدالعلماء المتأخرین

استادی میرسیدحسن دام ظلّه العالی به جهت آنکه در آن حدیث شریف بعضی از مطالب غامضه هست که باید سامعه افروز بعضی از ناس نگردد، به زبان فارسی منع فرمودند، و نظریه مراتب مزبور و ناسازی زمانه، راقم الحروف این معنی را مغتنم دانسته به همین اختصار شد.

امید آنکه جناب اقدس الهی به مفاد «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه» عنایتی فرماید و به مؤدای «اذا اراد الله شیئاً هیئاً اسبابه» و سائلی کرامت فرماید که بتواند به شرح حدیث مزبور کما هو المنظور پرداخت، و به عنوان عربی به نحوی که مفهوم گردد به طور محدثین ان شاء الله به شرط حیات لوای وضوحش افراخت.

والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین حرّه العبد المذنب العاصی اقل الطلبة علی رضای شریف موسوی خویی اللهم اغفر له و لوالدیه بحق محمد وآله اجمعین.

مردی که همه کتاب ها و نوشت افزارهای خود را وقف کرد

وقف نامه ای است که یک عالم دین برای همه کتاب هایش نوشته است. این قبیل وقف نامه ها بسیار فراوان است، اما این مورد به طور خاص نکات تازه ای دارد.

اولاً یک مقدمه در توجیه و اهمیت وقف برای وضعیت آدمی پس از مرگ دارد؛ مرگی که برای همه مقدر است با این عبارت قشنگ: «هر فردی از افراد انسان را جامه حیات این جهانی کنند، و به امر علایق جسمانی از دوش افکندندست». و به گفته وی، این وقف است که پس از مرگ به کار آدمی می آید.

از نظر جغرافیایی جناب ملا محمد جعفر بن محمد مقیم جوستانی، کسی که کتاب هایش را وقف کرده، از روستای جوستان از محال طالقان است. درباره جوستان که تا کنون نیز هست اطلاعاتی در منابع از جمله ویکی پدیا آمده است.

تاریخ وقف نامه سال ۱۱۴۶، از سال های پس از سقوط صفوی و دوران آشفتگی ایران است. گرچه منطقه طالقان در این دوره دشواری خاصی ندارد، به خصوص این زمان که نادرشاه فائق بر همه چیز است و دو سال بعد تاج گذاری هم می کند.

کاتب وقف نامه شخص دیگری است و خود را صادق مرجانی می خواند. مرجان هم یکی دیگر از روستاهای طالقان و عالمانی به آن منسوب هستند. چند سال پیش سفرنامه ای در حج از یکی از همین علمای مرجانی منتشر کردم.

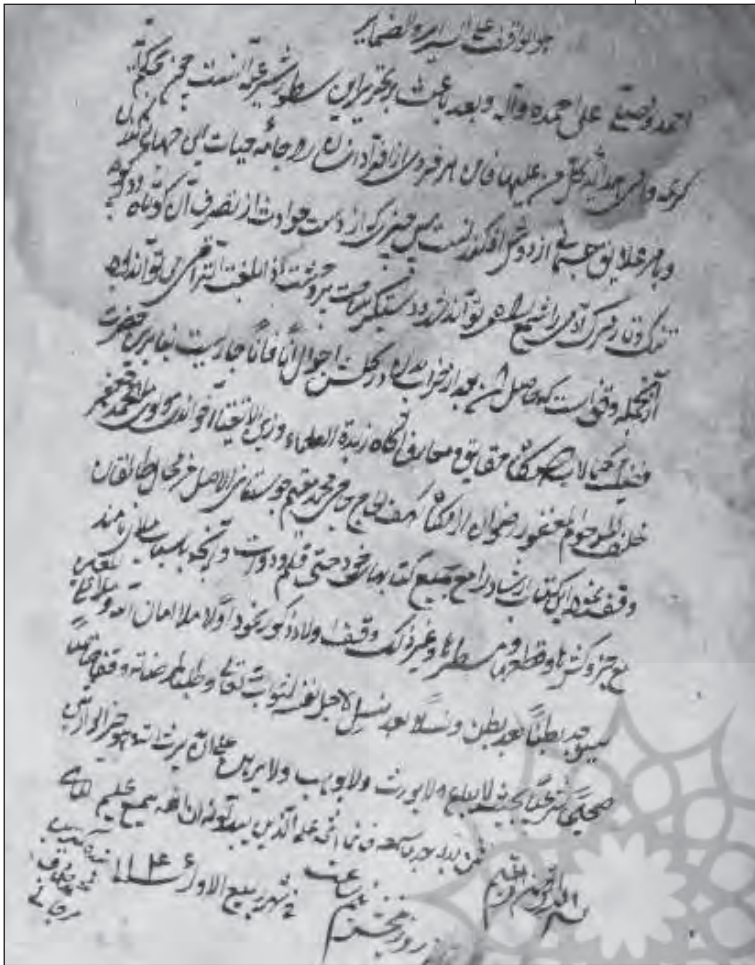
نکته دیگر این است که مترجم تمام کتاب هایش را وقف کرده، به علاوه قلم و دوات و اسباب ملایی. تعبیر تازه ای است.

به دنبال آن از جزو کش و پس از آن از قطعه ها و مسطرها یاد می کند که آنها را هم وقف کرده است. جزو کش محل نگهداری جزوه ها، کاغذها، قطعه ها اشاره به ابزار برش کاغذ، و مسطر برای گذاشتن سطر زیر کاغذی است که کاتب روی آن کتابت می کند.

در هر حال بنده به خاطر ندارم که چنین وقف نامه ای که کتاب و وسائل و ابزارها همه را وقف کرده باشد دیده باشم.

این وقف نامه بر روی نسخه شماره ۲۹۹۵ دانشگاه تهران آمده است.

هو الواقف علی السرایر و الضمایر
أحمد و اصلی علی أحمد و آله،



و بعد: باعث بر تحریر این سطور شرعیه آنست چون به حکم آیه کریمه وافی هدایه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» [الرحمن: ۲۶] هر فردی از افراد انسان را جامه‌ی حیات این جهانی کنند، و به امر علایق جسمانی از دوش افکندندست. پس چیزی که از دست حوادث از تصرف آن کوتاه و در کوچه تنگ و تار مرگ آدمی را شمع راه می‌تواند شد و دستگیر، ساحت پر وحشت إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِي [قیامت: ۲۶] می‌تواند بود، از آن جمله وقف است که حاصل آن بعد از خراب بدن در گلشن احوال، آنآ فأنآ جاریست.

بنابراین حضرت فضیلت و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه زبده العلماء، و زینة الاتقیاء، آخوندی مولوی مولا محمد جعفر خلیف المرحوم المغفور رضوان آرمگاه، کشف الحجاج حاجی محمد مقیم جوستانی الاصل من محال طالقان، وقف نموده این کتاب ارشاد را، مع جمیع کتابهای خود، حتی قلم و دوات، و آنچه به اسباب ملایی نامند، مع تیز و کش ها و قطعه‌ها و مسطرها و غیر ذلک، وقف اولاد ذکور نمود، اولاً ملا امان الله و ملا علی المعین، سیوجد بطناً بعد بطن، و نسلاً بعد نسل، لاجل نفسه لثواب تعالی و طلباً لمرضاته، وقفاً خاصاً صحیحاً شرعياً بحيث لا یباع و لایورث، و لا یوهب و لایرهنه، علی أن یرث الله هو خیر الوارثین.

رعایای اطراف آباد شده است. نویسنده درباره مقایسه درآمد قبلی آن، درآمد حالیه آن در سال ۱۳۰۸ق که حدود ۱۵۰ تومان و نسبتاً اندک بوده و اینکه این درآمد می‌تواند تا ۵۰۰ تومان برسد سخن گفته است. این ادعا هم که آنجا محل تولد دانشمند و الامقام جهان اسلام خواجه نصیرالدین طوسی است شهرتی داشته، اما بنده نمی‌دانم تا چه اندازه درست است. این متن در پایان نسخه شماره ۳۰۳۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آمده است.

اما متن سند

وشاره: قریه‌ای است نیم فرسخی جهرود خلیجستان، مولد خواجه نصیرالدین طوسی. سه سنگ آسیا قناتش آب دارد و سی جفت گاو زراعت می‌شده است. از جمله موقوفات نجف اشرف علیه آلاف التحية، در تصرف خدام آستانه معصومه قم سالها بوده است. در قحط سال هزار و دویست هشتاد و هشت ۱۲۸۸ رعیتش متفرق و پراکنده و از حلیه آبادی خارج مانده در شش جفت [گاوا] به صد و بیست تومان اجاره رسیده و اکنون در تاریخ هزار و سیصد و هشت ۱۳۰۸ توشقان نیل است به تصرف امام جمعه حالیه دارالخلافه آمده. چون سکنه ندارد و رعایای اطرافی در آنجا زراعت می‌کنند و خاکش رشوه خوار است اگر سکنه به هم رساند و حشمی داشته باشد به اعتقاد سیدی جزو

بسم الله الرحمن الرحيم، فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

العاصی بنده کمترین محمد صادق مرجانی
فی شهر ربیع الاول سنه ۱۱۴۶

سندی جالب درباره وشاره، روستای محل تولد خواجه نصیرالدین طوسی در خلیجستان قم

روستای وشاره قم یکی از روستاهای منطقه خلیجستان و از توابع دستجرد است. روستایی که در سال ۱۳۸۵، تعداد ۷۹ خانوار، شامل بیش از ۲۵۰ نفر جمعیت داشته و حالا هم آباد است. یک فیلم از این روستا در یوتیوب هست که گزارشی از وضعیت روستا و محتوای آن دیدنی است.

اما در اینجا یک سندی در پشت یک نسخه خطی برای شما داریم که حاکی از آن است که این روستا که آن زمان موقوفه نجف اشرف هم بوده (چه قدرش؟ وقف نامه‌ای هم دارد؟ الان در چه حال است؟) در قحطی سال ۱۲۸۸ از این رفته و رعایای آن پراکنده شده‌اند. روستای مزبور بعدها در اختیار امام جمعه تهران قرار گرفته و به تدریج توسط

عارضین خلیجستان به طهران آمده و ما قبل این تفصیل است، پانصد تومان عمل کرد آن خواهد بود.

سؤال درباره حکم استفاده از قبله نما در عصر صفوی

در مجله میراث علمی اسلام و ایران، شماره نخست (بهار ۹۱) مقاله‌ای با عنوان «اسرار قبله‌نماهای اصفهان» توسط یان پ. هوخندایک نوشته شد که درباره چند نمونه قبله‌نما بود که در دوره صفویه در اصفهان در اختیار بوده و این اواخر کشف شده است. کشف سه مورد از این قبله‌نماها سبب کنجکاوای شماری از پژوهشگران حوزه نجوم شد. نویسنده در این مقاله حاصل آن تحقیقات و آنچه را که خود بدان رسیده آورده است. (ص ۲۱، ۳۷). البته که مقاله خوبی است، اما آنچه بنده در تکمیل آن یافتم، استفتایی است که در باره صفوی درباره استفاده از قبله‌نما از آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۲) کرده است. این نشان می‌دهد که قبله‌نماهای مزبور به راحتی در اختیار بوده است.

این سؤال یکی از نخستین نمونه‌هایی است که تکنیک جدید با برخی از روش‌هایی که شرع یا متشرعین سابق پیشنهاد می‌کردند برخورد کرده است. بعدها البته درباره طهارت و بسیاری از مسائل دیگر این قبیل برخوردها پیش آمد.

و اما آقا جمال درباره این سؤال که تکلیف استفاده از قبله‌نما چیست، تقریباً به همان روشی جواب داده که حتی الان نیز معمول است. به طور اصولی فقها زیر بار روش‌های تازه نمی‌روند و مهم برای آنها همان اصول قدیمی است! در عین حال و در پایان بحث همیشه یک گوشه‌ای را باقی می‌گذارند که راه گریز از معرکه باشد.

در اینجا هم آقا جمال استفاده از قبله‌نما را جایز نمی‌داند، نهایت اگر جهت کلی قبله معلوم شد، قبله‌نما می‌تواند در تیمان و تیا سربه ما کمک کند!

متن جوابیه آقا جمال چنین است:

به موقف عرض می‌رساند که به حسب شرع اقدس اعتماد بر مجرد قبله‌نما نمی‌توان کرد، بلی اگر در جایی اصل جهت قبله به علامتی از علامات شرعی معلوم شود، اما تیمان و تیا سر آن معلوم نشود، اگر قبله‌نمای مجربی باشد، بهترین است که در تیمان و تیا سر بنا بر آن گذاشته شود، و اگر در جایی تحصیل جهت به علامات شرعی نتواند شد، و قبله‌نمای مجربی باشد، بهترین است که اول نماز به جهتی که از آن مستفاد می‌شود بگذارد، و بعد از آن به سه جهت دیگر احتیاطا بکند. امید که همواره رعایت شریعت غرّاً قبله نظر والا و جهت اندیشه آن قبله نما باد. جم طاب ثراه [جم نشان اختصاری آقا جمال خوانساری است].





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی